

رساله در صنعت

رساله در حقیقت کیمیا



۱۲۳۴
رساله در صنعت
رساله در حقیقت کیمیا
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب: رساله در [illegible] فارسی
تحفة المؤمنین (مختصر نجم)
مؤلف: حکیم مؤمن تنکابنی
جلد ( ۱۲۳۴ ) از کتب ( خطی ) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۲۳۴



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
تحفة المؤمنین
مؤلف حکیم مؤمن تنکابنی
جلد ( ۱۳۳۴ ) از کتب ( خطی ) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۳۱۹۳۹
۴۳۲۵
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۳۳۴

هذا کتاب صنعت و به نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

طریقه مربع بجهه دوستی که بتجربه شده است اسم طالب و اسم مطلوب
اسم و دو دو اسم مطیع اسم طالب را با دو دو اسم مطلوب را با مطلع
ضرب باید حاصل هر دو را ضبط نماید چهار هزار و پانصد و شصت که عدد [illegible]
محبت است [illegible] نماید همه را جمع نماید هشت هزار و چهارصد و چهل [illegible]
دارد عوض کاف [illegible] رقمی ۲ نماید ربع ۲ باید و لفظ [illegible] در
خانه اول [illegible] بعد [illegible] دیگر را با جمع خانه اول جمع نماید در خانه
دوم که [illegible] بعد [illegible] با جمع [illegible] در سیم نویسد و [illegible] دیگر را با جمع
[illegible]



سیم در چهارم نویسد [illegible] بر [illegible]
تا تمام گردد باید مربع با جمع کل [illegible] اگر [illegible] بهم رساند در خانه
سیزده [illegible] نماید مربع را باید از این ابیات فهمید والله اعلم

خدای [illegible] شبهای ماه بالقصان — [illegible] سطر [illegible]
بروج را چه شناسی کواکب ابعد [illegible] — [illegible] شب و روز [illegible] بحران
جهات را چه شناسی [illegible] — وصف [illegible] سطر [illegible]
بگیر نیمه ماه عناصر از [illegible] — [illegible] کف [illegible]

احراق صدف [illegible] در حرق [illegible] کرده در [illegible] در تنور بگذارند تا سفید گردد
و از جسم ریخته شود احراق نمک باید نمک را بشویند و خشک کرده
در دیگی گل اندود [illegible] چندان آتش دهند که از جستن و حرکت باز ایستد دیگر
نمک را بخمیر گرفته در آتش چندان بگذارند که تا خمیر بسوزد و به دستور [illegible]

[illegible]

احراق و دوا از مس هلیله و آمله و بلیله بالسویه بجوشانند و آب آن را در
ظرف مس کرده بروی آتش نرم گذارند و فولاد و آهن و امثال آن را
صفحهای بسیار باریک کرده در آتش سرخ نموده در آب هلیله جات فرو
برند تا چند بار هر چه ثقل آن بروی ورقه آب نشیند بردارند
و در احراق آهن بجای آب هلیلجات بول گاو باید کرد و اگر آن اشیاء نیز
سرب قلعی را بدستور مذکور چند دفعه بآب هلیلجات و چند بار دیگر
در بول گاو تطفیه نمایند بهتر است احراق نقره با بد نقره را سوهان زده
کرده و با آب نمک در ظرف آهنی بآتش بسیار شدید بسوزانند و هر گاه
خوب سوخته شد فوراً گوگرد بر او پاشند و بسوزانند و گر نشد خوب نقره را
در بوته که زرنیخ قلعی داشته باشد مکرر بگذارند بحدی برسد که سیاه
شود و تکلیس آن بطریق حکمای هند است که چند بار صفحه رقیقه او را با گوگرد





و سرکه نوشادر الوه با آتش بتابند و سرد نمایند و چند بار دیگر
توبه سفید آب قلعی الوه بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی
با نمک زرد بجوشانند تا نمک آب بتحلیل رود پس قدری گوگرد
گوگرد پاشیده برهم زنند تا مکلس گردد تکلیس نمودن طلا
طریق حکمای هند که بجهت شاه ول معجون مکلس میکنند چند بار سرب را
گداخته در آب نوشادر ریخته صاف نمایند و طلای بی غش چند بار
گداخته در آن آب ریخته پس صفحهای باریک کرده بزاج سیاه
و سرکه آغشته در آتش گداخته با نمک آب بشویند و با ربع او زرنیخ
سوهان زده در بوته مرداسنگ الوه بگذارند پس با ثلث
او زیبق در ظرف چینی با زاج بسیار بسیار بروی آتش گذاشته
گداخته برهم زنند تا زیبق از او مفارقت کند آنگاه بروی سنگ

سحق بکمال تر باید که چیزی اندک ازان بر جای آب پاشند بدلیل
درین آب زود حل شدن جمیع احجار و فلزات جهت تکلیس کردن
همین مرتبه است و کمتر ازین جایز نیست چه نفعی منصور نخواهد بود و فقرا مظنون
است طریقه دیگر که از سایر طرق بهتر است و بعد از غسل چیزی که دفن کنند
که شوران شاخی نوعی و مقیس [illegible] صناعت است با نمک ابکینه و [illegible]
طعام را بجزو ملقه صاف هریک را بجوشانند تا منعقد گردد
پس یک جزو معقود از نمک و نیم جزو از ملح معقود و نیم جزو دیگر معقود
و یک جزو نشادر اره کرده را با یکدیگر بسیار بسایند و بعد در ظرف
زجاج بدروی آتش سحق کنند بعد ازانکه گرم شد نشادر شد و سحق نماید
سه روز در جای نمناک بگذارند تا قدری نم در دو برود و پس به تنور تشویه
و سحق کنند و باز بجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه الکاه در بوته کرده

الکاه در بوته



در بوته کرده بجای آتش دمند که بوته سرخ شود و پس بعد از سرد شدن
بسایند و با آب گرم مکرر بجوشانند و بشویند تا یک اجزا از نشادر زایل گردد
دران وقت خشک کرده سحق و استعمال کنند و حقیر را منظور است که اگر در
ملاحین تشویه و سحق تسقیه بعرق [illegible] کرده در اسباب شد کنند ربع الاثر
× گردد والله اعلم احراق زر در ظرف سفال کرده بر روی اخگر گذارند تا
بسوزد احراق فولاد در کوزه مطین یک شب در تنور یا در تون بگذارند از سوده بت
احراق حجر [illegible] در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه پس خشک
نموده سحق کنند احراق [illegible] سنگ سرمه را [illegible] تا آنکه به تازه خمیر کنند
و بر روی اخگر چندان گذارند که شعله دود ان برطرف شود احراق یوت
تخم مرغ و زبد البحر پوست تخم مرغ را باب نمک مکرر بشویند
و پرده آن درون او را جدا کنند و نرم کوبند و در کوزه مطین کرده

در کوره کوزه گری داساله آن چندان بگذارند که ملک هنداست
یفد کرده کف دیا دسنگ کج وشهان آن را نیز احراق میکنند رابستورا
مگر آنکه محتاج باب نمک شستن نیست و پوست تخم مرغ که جوهر آن بیفزاد.
بجهة غرد دیه عین تهبر است اعراق جو باید عود سوهان کرده در ظرف سفال
چندان در آتش گذارند که ذغال گردد اعراق ابریشم و پشم و دیگر
بعد از زیره کردن آنها بمقراض در ظرف سفال یا آهن کرده بر سر آتش
گذاشته چندان بر هم زنند که قابل سحق گردد و پشم و مثل آن
طلب که شسته و خشک کرده الکاه او در زیره کنند والله اعلم
اعراق پوست که دو خشتی و برد بدستور ابریشم است هرگاه خواهند خاکستر
انهار استعمال نماید بیشتر باید آتش داد تا خاکستر گردد اعراق
سلحفات سنگ پشت را شکافته احشای او را بیرون کرده

دالی



اعراق کرم ابریشم ... ابریشم را ... از آنکه ... از میان ... گرد و ... در ... زنده ... بر ... داخل

در کوزه مطین در آتش تنور یا تنور بسوزانند اعراق عقرب که بعد گرد و
زیرا که علامت آن لاغری و ضعیف است در شیشه مطین
یا در ظرف سفال کرده در آتش معتدل تنور یا تنور یکشب گذارند
اعراق ارنب بجهة سنگ مثانه بدستور اعراق خطاف است
اعراق حیه که بجهة خنازیر معمول است مار خانگی سیاه را زنده در کوزه
مطین کرده در طون یا در تنور چندان بگذارند که گوشت او از ...
باو نمانده که قابل سائیدن گردد اعراق سرطان بحری
سر و اطراف جدا کرده احشا را اخراج نموده شکم او را با
خاکستر چوب کرم و نمک بشویند و با صاف مغسول بنمک
در کوزه مطین کرده در تنور معتدل بگذارند که خاکستر گردد
و علامت آن آنست که چون بر پشت او ... فرو ریزد

رطوبت سفیدی ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس پر قلعی در دیگ گذا
[illegible] اسرب باشد بسوزانند جهت گزیدن سگ دیوانه از مجربات دانسته اند
بدستور مذکور است اهراق [illegible] جهت سوختن [illegible] در قدح مطین کرده چندان در
آتش بگذارند که بنصف رسد پس [illegible] زاغشته [illegible] دارند تا خشک
شود والله [illegible] آتش کنند اهراق [illegible] یک جزو قلعی را در چهار جزو
آب [illegible] کنند و شیشه سفید صاف را برای کفگیری که داشته برای آ
تش بدارند تا سرخ شود و در آب [illegible] فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه
ریزه ریزه از سوراخ کفگیر داخل شود و اگر بدون کفگیر [illegible] در آب [illegible] فرو برند
بجای [illegible] ریزه شود [illegible] است فصل دوم در دستور تشویه و تقریه و تخلیص اگر چه
الفاظ مذکوره مترادفند [illegible] چنین مفهوم می گردد که اکثر آن چیز که بخمیر [illegible] گرفته
و یا در جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند او را تشویه گویند و هر چه

ادخن



بروغن و امثال آن یا شحمهای زاید برشته کنند تقلیه گویند و آنچه اندک آتش
دیده [illegible] در ظرف گرم کرده او را بودادند تحمیص گویند تشویه [illegible]
[illegible] جهت [illegible] غیرها باید آن چیز را بعمل [illegible] گرفته
در [illegible] بسته [illegible] در تنور معتدل [illegible] ارزن تشویه
اسفنج [illegible] را بخمیر گرفته در تنور بالای آجری بگذارند تا خمیر برشته
شود تشویه [illegible] [illegible] را در جوف [illegible] در پوست تخم مرغ که آب
داشتن آن گرده باشند و اگر مقدور باشد به [illegible] که [illegible] و بخمیر گرفته برای آ
[illegible] در آتش نهند تا [illegible] جوشیده [illegible] گردد تشویه جلبال که بقت
هندی [illegible] است و طریق [illegible] از [illegible] کردن آن بیرون
آوردن [illegible] در [illegible] [illegible] در [illegible]
بسته [illegible] را بخمیر گیرند و بدستور در آتش تشویه نمایند و [illegible]

استعمال نمود تشویه انزروت با شیر الاغ یا دختر خمیر نموده بر شاخهای چوب
گز پاره الصاق در تنور معتدل بیاویزند تا خشک شود اگر باز دیگر به شیر یا سفیدی
تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند باعتدالی قریب تر می گردد زیاده
تشویه پشیر خر جهة ادویه سمی جراحات چشمها در کیسه کرده با سرگین الاغ
واندکی شیر خشک رازیانه در آب بجوشانند تا پخته شود پس بیرون
آورده متقشر کنند و اگر در جوف باز بد تنور مستقیماً جوشیده مشوی کرده اند
باعث زیادتی نفوذ و تحلیل او میگردد تقلیه بلیله جهة سوختن و غیرها درونه
او را بیرون کرده بکوبند و به آب بجوشانند تا آن را جذب نماید پس به روغن
زیتون چرب نموده برشته کنند احتیاط نمایند که نسوزد تقلیه عفص
با یه روغن زیتون چند آن برشته کند که مازو شتی شود و بلوط
دیگره را بقدری که رنگ آن تغیر نماید تحمیص ارزادو جهة قبض عبارت از بودن
آن چیز



آنچیز است با ظرف سفال یا سنگ ادر آتش ... که گرم
از سر آتش بر داشته دوای مقصود را در آن ظرف کرده برهم زنند
بحدی که بوی آن ظاهر گردد درست است فصل سیم در غسل ادویه که تصعید عبارات
لذات است غسل جهة تعدیل تلطیف رفع حرارت کمینه یا حسن اشیاء
محرقه ادویه غسل حجریه مانند یاقوت و شادنج و شبه احجار مانند
را سنگ و اقلیمیای و شنجرف و امثال آن باید الحجر را انسان
نرم سائیده و دهاندن و امثال آن کرم آب خوب ریخته با سنگ
برهم زنند تا آبیه مثل غبار رشیده با آب مخلوط گشته و آب ته نشسته در ظرف
دیگر ریخته و درد آن را باز سائیده و به دستور آب داخل کرده تا جمیع
غبار گشته و با آب مخلوط شده در ظرف دیگر ریزند و بعد از آن در
ظرف ... بگذارند تا غباری داخل هر گردد و ته نشین گردد

پس تخم نیش را خشک که استعمال نمایند **غسل لاک** رنگ لاک را از چوب
و خاشاک پاک کرده بسایند و ریوند و زرد خوار جوش بیخ از آب
آنکه در غسل لاک در حین سائیدن که از و الا بر فن نهاده و میچه باید بتیرگی
با آب هر کو رسانیده ان عمل نماید و هیچ از و الا که شسته در آب تشنی شده
باشد خشک نموده استعمال کند نماید **غسل مرم روغنها و ظرفها و امثال ان**
که در آتش که آشته شود باید چند بار که ریخت و در آب صاف نیم گرم ریخت
تا که درات آن ته نشین گردد در انچه بر روی آب ایستد بر دارند و چون
خواهند که روغن کهنه و متکرج که طعم آن شده شود بهتر تازه
کنند دان را شرط به کوبند باید روغن را در ظرف کرده یخ چندان
بر هم زنند که یخ آب شود پس از روی آب بر دارند و با گلاب تیز همین را
و هر گاه یخ و گلاب هر دو باشد اقوی است **غسل دادن صبر** سنبل الطیب
و صبرا ازه

---



فصل الی زره عود بلسان راجبی علی ر معلک حب بلسان سنجه
قفاج ارضیج اذخر جوز بوا هر یک سه درم نیم کوب کرده در دو
رطل آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف کرده نماید یک رطل صبر را
نرم سائیده تا پنج کرّاره و الا بکر زنند و ثقل او را ابرا کرده
آنچه در ته آب نشیند خشک کرده استعمال نماید و بعضی افسنتین
ربع صبر اضافه ادویه مذکوره نموده اند و هر گاه صبر را سقوطری اقلیمیا
کمتر شوید ربع صبر است و باطلیه می گردد **غسل ابار** هر کرا را
که خواهند در آب بقدری که او را بپوشاند خیسانیده بر هم زنند
و از کاسه کنار انده ته نشین او را خشک کرده استعمال نماید
**غسل توتیا** آنکه او را در ظرفی کرده آب و ریخته بر هم زنند و بگذارند
تا ته نشین گردد پس آب صاف را ریخته تا خشک شود بکوبید

اب کند وانگاه خشک نمایند غسل مرداسنج جهة امراض چاره مردار سنگ
با مثل او نمک ... و نمک را نرم سائیده ان مقدار اب وریزند
که چهار انگشت بروی او ایستد و هر روز سه بار برهم زنند تا یک
هفته پس تجدید اب کند بدستور تا هفته تجدید اب نماید
تا چهل یوم بگذرد بعد از ان خشک کرده استعمال نمایند غسل باترج
روغن کنجد را با اب نمک بسیار برهم زده باتش نرم بجوشانند
پس از اب نمک جدا نموده با اب صاف بسیار برهم زده بجوشانند
و اب را از و جدا کند غسل برنج ارد جو و امثال انرا که خواهند در معده ترش
نشود و نفخ او زایل گردد باید اب جوشان بر او ریزند و بگذارند تا بر اید پس
اب سرد بر او ریخته بر دارند غسل لاجورد جهة امراض عین دکانت
و نقاشی لاجورد بجهة ادویه عین بدستور کاه غسل و بجهة است میدان منعقد تن
شود



سنگ شرط دانسته اند بلکه باعث ضعف عمل میدانند جهة کی بت
و امثال ان باید سنگ لاجورد را سائیده و تسقیه باب زده منعقد جوشانند
و اندک روغن زیتون اضافه کرده بدستور احجار غسل داده مکرر
اعادة طبخ و غسل کند تا بقی غبار گردد با دویه دیگر میشویند فصل چهارم
در طریق انجاز و بعضی ادویه بعضی از ادویه کرفس بدالله که بسبب شدت
تاثیر در علاج سنگ مثانه باین اسم نامیده اند بزری که چهار
سال نشده باید در فصل اول زمستان کرفس انگور باشیر دیگ نحو خون
اقل و اکثر او در اکثر خشک و وسط او را در دیکچه ظرف سنگی کرده
و گذاشت تا منجمد گردد و بریزه بریزه بر پارچه های تنک ... در هوا ... بپوشند
بمثل حریر و در آفتاب خشک کند و قدر یک مثقال او را با اب کرفس کر
ی با شراب و امثال ان استعمال نماید هرگاه ظرف تنک بهم

زیر سفال برجا بزیست که بگیرند دهن دارچینی که ترکی و لا کلنگ د
قسمی از بهمن بلغت اصفهان است باید چند عدد او را زنده در کوزه کرده سر کوزه را
مثل کتان بسته معکوس بالای کاریسه که که بآتش جوشیده دارد تا روغن گشته
و بر قطره گردد آنگاه شیشه استعمال نماید دهن بیدمشک که آن را بلغت ترکی [illegible]
در سکن او جمع میشود باید او را در ظرف نوی که از آب خاک
و بول گاو ان مقدار بریزند که او را بپوشاند و در آفتاب یا آتش گرم
کرده است باید صاف و در ظرفی کند و پیت و یک روز در آفتاب
بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد اتخاذ رب از زجاج زجاج شامی و قدری را
بالسویه در بوته گداخته سرد کنند و بخچه نند کف بر روی او شده تدریج دارند حل
جوهر مطلق که نظریه کنند عود قماری را ریزه کرده در گلاب و جلاب
بخیسانند تا نرم شود پس بگدازند تا رطوبت آن کم شود بعد از آن شک
و الخ



بعد از این مشک و عنبر دانه را ارم سائیده عود را با آن چند بار عرق شده
مالیده حک کرده اتخاذ دهن شیره هر گاه تا آن را با هم رسید که سراسر
شود به شیشه با رسینو جات با پوست آنها او را بگذارند و حک او را
در آب گرم بجوشانند در آفتاب بگذارند تا آب خلط
و سرخ گردد و نعش آب او را اگر چه حک نماید اتخاذ دهان الکیک که بجهه
رو با مهمان [illegible] محرک است و بار او [illegible] دو دفعه با هم [illegible] تا کتی سینزر
و دمال الی سود در فتیله چراغ روغن آن که آن است قلیله را [illegible]
و ظرف تا مانی قرح بالای آن منکوس نصب نماید [illegible]
در آن جمع کرده بر دارند به دستور تخم کتان و امثال او را
بر زانند و بعد گیرند و اگر روغن او را با فتیله سوخته دخان او را
جمع و ضبط نماید اتخاذ سرکه هندو که بلغت [illegible] کوینه

برنج را شسته بجوشانند تا جوهر ابر کرد پس صاف نموده
در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بیاویزند تا ترش شود و
بهمین طریق از سیب و چوب نیز سرکه میتوان ترتیب داد
**استخراج آب بیان ترید** در مثال آن که قدری اندکی از آن فعل قوی کند باید
منقله در مثال آن اورا کوبیده در آب گرم خیسانند و بعد از دو سه روز افشرده
صاف آنرا در آب خشک نموده و ادویه که در جرم او طعمی باشد
باب تازه خیسانیده و بدستور صاف کرده تا طعمی در جرم آن
نماند **دستور آب گردانیدن** باید درشتی برنج کرده در آب منطفی پخته بکوبند
تا ریزه شود پس در لته کرباس مستحکمی کرده سنگ ریزها
بقدر فندق اضافه نماید و کیسه را بقوت تمام بدست لیده
در روی آب بپیچ تا قلیل لعاب رد مثل شیر از کیسه ته روش کند

الطافه



الطافة به نشیمن اورا خشک کرده استعمال نماید **دستور حل طلق باید**
باید ترب سوراخ کرده مثل انبوبه جوف ورا خالی کرده از طلق مملو
پر کرده دهن اورا به پاره ای ترب مسدود نموده در زیر سرکین نهد تا
تا سه روز بعد از سه روز محلول و آب سفید مشاهده میشود و از مجربات است
**استخراج آب بنفشه** جهة اصلاح پوسته افیون و غیره افعال بد آب
مقصود تازه اورا در سایه خشک کند و بدستور هر گاه تازه او نباشد
بنفشه خشک را خیسانیده چنانچه مذکور شد آب اورا خشک کند و همچنین
است اتخاذ **رب آلوی سرخ** در مثال آن و این از تصرفات حقیر است
و در غایت خوبی عمل و آثار و قلت مفسد از شربت است **فصل**
**پنجم** در اصلاح بعضی ادویه و حفظ بعضی از آن زیاده است
**اصلاح ادویه** بعد از آنکه دانه اورا بیرون کرده باشند در هاون فرار

روغن زیت مخلوط نموده سر او را به او را فی قه نماید و باین دستور بهتر است مجموع

او را به شیر تازه خیسانیده هر گاه بادامی که او را در ترکیب مغزها داشته باشد با

مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهت مغز دانه پیدا کردن پسته است اصلاح

بادرد باید ته جلد او را قسط نموده و با تبری آهنی بسیار کرم او را

بفشارند تا علت او جدا شود و به روغن گردکان یا روغن کاو بجوشانند

و استعمال کند و اردو دارو غیره که پوست ها در داخل میشود باید جهت اخراج علت

آن مبالغه نمود دست بروغن گردکان چرب کند تا دست را جراحت

نکند اصلاح نارنج تازه بزرگ او را دو شبانه روز در سرکه خیسانیده سرکه را

تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از آن با آب شسته در سایه خشک کنند و در

جمیع استعمال مبالغه در شستن باید کرد و با کتیرا و روغن بادام شیرین

استعمال نماید اصلاح ترنج باید بکوبیده یکشبانه روز در شیر خیسانند

و دو روغن



و در عرض آن سه بار آن را تغییر داده خشک نماید هرگاه بجهت اورام و سده و

اخشاهای اصفر و امعای تلخ و سرد استعمال نماید بعد از آن در شیر کشیده روز در

در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب زرانیان خیسانیده خشک نمایند و اکر فی الحقیقت

صرف استعمال آن خوبست اصلاح ادویه جهت نشاط سر سبج شیر

و بیج برگ آن و دانهای آن که در غایت خوشبو و با قیمت باشند

با هم کوبیده سه شبانه روز در شیر خیسانیده و مکرر کرده بعد از آن حک کرده

با روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن تخم کسیک بحصه رطل اکر

آنچه حرارت باشد در روغنهای بارد و اگر حار باشد در روغنهای حار ...

نماید فاما مغزهای مناسبه مخلوط نماید اصلاح زرنباد که معنی آن خبیر است و باید

شاهی شده ساقیست که او را بعد از آن روز در آب

با عرقهای مناسبه خیسانیده باشد و بعد جوشانیده و آب او را بجهت

معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسید اما ادویه ان معجون را ازان بر شوند

و هرگاه در جوب استعمال کند باید بعضی از ادویه که از جوشیدن

رنگ و قوت ان نگردد بجوشانند تا همه اب جذب کند انگاه باید ادویه

دیگر را ساییده [illegible] **دیگر حفظ ادویه جوابات** که تا [illegible] باید قطعه دیگری از ان احتیاط نگاه

باید داشت [illegible] که در ان [illegible] انگاه داشت **دیگر حفظ شیره و مغزها**

از متعفن شدن باید [illegible] جد از [illegible] ان [illegible] ادویه

که تا نجیده در [illegible] در ظرف قلعی ضبط نمایند مستعمل نگردد **دیگر حفظ**

**سایر ادویه** بعضی را [illegible] بر [illegible] ال باشد [illegible] قلعی در اداره

[illegible] در [illegible] نخ [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] عطریات

و شمع را در ظرف قلعی و قلعی [illegible] نگاه داشت و عرق [illegible] در جای

در شیشه ضبط کنند و در ظرف [illegible] مجموع [illegible] در جایی [illegible]

[illegible]



و ظرف قلعی جهت روغنهای و اکثر عطر و به سفید کرده در گنبه [illegible]

**عرق بید [illegible] استعمال بعضی از ادویه بطریق استعمال**

**چوب چینی** و ان چینی بیخ است که تعریف در امراض [illegible]

تحلیل ریاح و مواد غلیظ مستعمل است دیگر بطریق قهوه و این [illegible] اکثر

از حیث [illegible] موافق [illegible] غالب است و در هیچ مزاجی مضر نیست که نقوع

حلوا و سفوف [illegible] و هرکه بذکر [illegible] محقق [illegible] که [illegible]

ولی مفردی در [illegible] چوب چینی [illegible] شده

چه حقیر ندیدم که قسمی از [illegible] از احوال باشد

و انکه در بعضی مزاج و بعضی امراض مضر دانسته اند از عدم [illegible]

نهایت [illegible] آن [illegible] مجرب [illegible]

و استعمال شربتها و [illegible] مضر است [illegible] در [illegible]

و کثرت آب قلت مقدار چوب چینی و صاحب ستره احتیاط را حرام است
و نخوردن نمک از هر جهت پسندیده نیست چه ترک عادت بغیر مضایقه
اغلب و بغیر مغالات و مثل شیرینی و ادویه حاره بافراط را لازم و درد
پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا قلیلی باید نمود و اقاد
دستور استعمال ادویه تعریق چنان است که بعد از تنقیه بدن هر روز
هشت مثقال یا ده مثقال او را بسیار باریک رنده کرده با یک من نیم بوزن
شاه یک هزار و شصت مثقال باشد در دیگ سنگی یا سفالی سر بسیار
قلعی که دهن او را بخمیر گرفته باشد باتش نرم بجوشانند تا بنصف برسد پس
بر روی کرسی نشسته اطراف خود را بلحاف بپوشند و دیگ را از زیر
کرسی دهن بگشاید تا بخار ادویه به بدن او برسد و تحمل نفس باید برون
لحاف باشد تا باعث غشی و خفقان و کرب نگردد و چه به پیاله از آب ادویه در آن
بهمان کرسی



بهمان کرسی بنوشند بعد خود را بلباس پیچیده از جهت باید تا عرق
خشک شود و احتیاط از هوای سرد بسیار باید نمود و مجموع آب چینی را در عرض شبانه
روزی صرف باید بعضی را گرم با نبات سفیدی و نبات و غیره سرد بجای
آب و قراری را طعام با و طبخ باید و باید اصلا آب در وقت خوردن
چینی میل نکند و بعد از فراغ بجای آب چند روز باید عرق بید مشک و
گلاب و عرق کاوزبان و عرق برنج بجهت رفع حرارت بنوشند و قبل از
یکهفته البته آب نباید خورد و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن چینی بحمام
حقیر در وقت حمام جایز است بشرط سرعت خروج و هر چند این ایام
بخوردن آب باید باشد بهتر است در تعریف مرا آن بسته و حالات
مشروط است بعضی را هر روز جایز است و بعضی را دو قرص دوران و
علت در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز بهمان عضو آ

به بخار چینی بدارند و چون خواهند معلوم کنند که اب بنصف رسیده است نه
یا نباید ثقبه در وسط سرپوش دیگ کرده بخمیر مسدود کنند و نصف
اب مقرر را با چوب چینی در دیگ ریخته چوب باریکی را اندازه گرفته موضع
اندازه را نشانه نموده بعد از ان نصف دیگر آب را بریزند و بعد از جوشیدن
بقدری که وقت امتحان رسد ان چوب را از ثقبه سرپوش فرو برده
ملاحظه نشانه موضع نموده از رطوبت و عدم رطوبت نشانه مشخص سازد
و به تجربه رسیده که چون یک من شاهی هیمه خشک را بقدر چراغ
بسوزانند اب بنصف میرسد و باید هر روز دیگ چوب چینی را از اثر دُرد
مطبوخ سابق پاک کرده هرچه مضمحل گشته رنگش بسیار سیاه شده
باشد اضافه چوب چینی لاحق نماید که باعث فوت ان می گردد و بعضی فرمو
ده اند که یک بار جوشیده او را هر روز خشک نماید بار دیگر بدستور سابق

جوش بدهد



جوش بدهد بنوشند بغذا چیزهای گران را بعد از فراغ خوردن چینی بگوشت نم
و بجای آب عرق قهابادی بنوشند و بعضی از روغن مستحکمه نهایت نازک
و بهتر از گلاب و سایر عرق قهاست مدت پرهیز ان اقلا دو ماه
و اکثر نه یکسال و متوسط شش ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب از نباتات ترشی
سوای روغن و از جمیع ترشیها و شیرینیها و میوه های تازه لازم است و شیرینی با حرارت
خوب نیست و چینی روز جماع نباید و از عوارض نفسانی مثل غضب و هم و حرکات
غصه بغایت مضر است و شیرینی با حرارت خوب نیست چای چینی روز جماع
نباید کرد و از عوارض نفسانی مثل غضب الا و هم و حرکات غصه بغایت
مضر است و انکه بجوار اطراف از شهرها است که در پرهیزها بد موافق مزاج
باشد چه مجرد در امزاج را اشربت اثار اند و بعضی از اکل فوق
بارده در شبها خفیف از صلاحی مشاهده نموده بلکه بغایت نافع

گشته و بهترین اوقات آن مبرود المزاج را اقصی سه ماه و دو ماه
وسط بهار است سایر خواص چوب چینی در سفوف است مذکور شد دستور نوشیدن
چوب چینی نوع دیگر جوشانیدن آن بموجبی است که مذکور شد و مقدار از او تا نیم [illegible]
مثقال کافیست و آب او نهصد مثقال که بنصف رسد هر بیست و پنج چند گ
تبرید را بعقب می‌رسانند و شروط به دستوری است که مذکور شد از نخوردن
آب و رفتن حمام و کردن جماع و امثال آن در این دستور احلاط
هنوز در هیچ مزاجی منفور نگردد و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادی آن
آب بحسب مزاج و هر علتی متفاوت و کلیات به در ایام شرب او
آب سرد نخورد پس اگر آب بالضرورة میل شود زیاده باید کرد و اگر کم خورش
کند همه را از بالا برداشته تا آب کمتر از نصف بماند و خوش قوی‌تر گردد
و اگر مطلب کمی قوت و کسرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند
و از قوت [illegible]



و قوتش کمتر باشد و این فایده عظیم است بجهت توافق آن خزانه زیاده است
دستور تفریح جلی که بجهت محرور المزاج و خفقان و ضعف تقویت
و تقویه اعضا و دفع امراض حاره اطفال نافع است و در فصل گرم
هوا موافق چوب چینی را از یک مثقال تا هشت سوهان نموده در ظرف
چینی یا سنگی [illegible] تا شبانه روز در شیشه و امثال
آن خیسانیده و دیگر بر هم زده پس صاف نموده بنوشند هر گاه
جهت خفقان حار داشته جهت دار امراض حار باشد با صندل سفید و کشنیز
خشک و گل سرخ بالسویه بقدر ربع چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق
بید مشک و عرق گاو زبان از چهل و یک مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هر گاه
جهت مبرود المزاج باشد با عود و دارچین و [illegible] و امثال آن در عرق
رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن باید خیسانید و با شربت

مناسب در ابرای نزله و همچنین هرگاه بجهة علت عضوی دهند با دوای مناسب
آن عضو خیسانیده هر چه بعد از سه روز صاف کرده بپاشند جرم او را در
باعرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده و بجای آب در آن ایام شرب نقوع
نزله و مقدار چینی جهة اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال
از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد در استعمال حلوای چینی چوب چینی را
از تافته گذارند با لباشته یا شیره برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند
و اگر تسخین مطلوب باشد دارچینی و زرنباد و تخم فرنجمشک و امثال
آن قدری داخل کنند و باید از جرم چینی قدری و شیرینی زیاده از
سه مثقال نباشد و استعمال او جهة صاحب شیاده اختا مضر نفعی است و
که در چینی مقصود است آب و شت داشته است که قدری معتدبه
او را کوبیده و سه روز خیسانیده بجوشانند و صاف کرده با آب دیگر ترتیب دهند

معاجین عمل



معاجین عمل آن معجون نمود به آب حل قوام آورده جرم او را
استعمال نماید و حقیر مشاهده کرده که جمعی بجهة نفع عاجلی از جرم
را استعمال نموده و قدری منتفع نشده اند و در امراض آشفته کار
و بعضی تا بکمال الم رسیده اند و صفوف و جهة رطوبت
مفرطه معده و استعمال منفعتی نافع است دستور شاه عباسی در تشخیصات
مذکور شده که عشبة النار یاسمین بری است و چون معرب ان
قوی تر است لهذا در آن زمان اشتهار یافته ان قسم است
که طریق مخصوص متعارف شده است با یاسمین بری این بلاد
نیز همان اثر دارد تا بان مرتبه نیست که قوای ها را دار المزاج و مرطوب
و جهة امراض رده نافع و مضر محرور این است و طریق
استعمال آنکه هر روز نیم مثقال را بقدری جو ریزه کرده با نبات ترتیب

و ۶ وق بیدمشک ۶ وق رازیانه هر یک نود مثقال شب خیسانده علی الصباح
چوب چینی بجوشانند تا از آنها ثلث رسد پس صاف نموده به سه ۳ حصه
کرده صبح و در عصر و شام با قدری نبات نیم گرم کرده نوشند و تا
دوازده روز بهمین نهج باشد و بعضی زیاده از این تجربه کرده‌اند و این
دستوری است که در چوب چینی مذکور شد اگر عضو علیل را به
بخار او بدارند نافع است و تنقیه قبل از شروع از لوازم است و
بعضی مجموع شصت مثقال او را جوشانده صاف نموده در ۶ ظرف
دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه ۳ روز را یک دفعه جوشانند
سه ۳ حصه نماید در سه ۳ روز نوشند و جوش دادن مظنون است که
موجب فساد آن گردد و هر روز جوشیدن آن را که سه ۳ روز
خیسانده باشند بهتر میدانند و موافق قاعده کلیه حکمای فرس است

دستور



دستور شعبه فرمودن در قسم ثانی دستورات درباب مطبوخات
مذکور شد و قواعد کلیه مجملاً در آن باب مسطور است

دستور خوردن

قادزهر باید در دو ماه اول بهار خورده شود و در اول میزان نیز جایز
است و تنقیه بمسهلات و منقیات لازم است چند روز باید نخود آب
حمص و نخود آب لطیف اکتفا نماید و در روزی که قادزهر را تناول نماید
باید معده ممتلی نباشد و در سال اول زیاده یک دانگ و از هر جوارش را
با ادویه که مذکور میشود حب نماید سه ۳ حصه کرده سه ۳ روز نوشند و
فرای شربت نبات و بیدمشک باشد و هر سال قدری اضافه
نماید تا قدر دو مثقال و یک مثقال و نیم برسد و بعضی تا چهل سال را جایز داشته‌اند
و هر سال بقدر نیم دانگ و در رطوبت مزاج یک دانگ زیاده
کنند و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنج سالگی

نباید خورد و دو روز قبل و یک هفته بعد از خوردن آن از جماع و حمام و اعراض
نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و چیزها اجتناب نماید و احتیاط
و قربه لازم سازد و وقت زهر و درد از بدر اسنگ ... باید و این
نسخه حب تباشیر بردارید هر یک نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل
سرخ دو دانگ و سفید دو دانگ هر یک چهار دانگ مصطکی یک دانگ
عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد نقره پنج عدد
با نبات بقوام آورده حب سازند و نزد حقیر اولی آن است که
قدر حب را با معاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت
شامل نمایند و شرب مقدار کثیر را در دفعه باعث احراق
مفرط اخلاط دانند والله اعلم بالصواب در ترشیدن الجهة
سوداء محترقه بر داری ... صفرا و شعبه گرمه و تنقیح ...

١٧٢١



و سده و دو استعمال نمودن سواد محترقه و ترتیب اعضا و امراض
سوداوی مستعمل است بر شرح زاق چشم را که از دلالت
او یک شده کدر نه بشد تعلف و اسفناج و ماهی و شاه تره و حنا
و فصیل و القرطبا ... کرده هر دو رمد ... مثقال شیر او را که ... طلا
باشد در رنگ ما که خوشانیده در اثنای خوشیدن ...
مثقال ترنگبین ... و یک مثقال ترکه در آن ریخته با چوب
الحجر که ... ان ... کرده باشند برهم زنند تا شیر بریده بزود
آنگاه از قبر صاف نموده ... حالی که ... کشیدن گردد
و روز دیگر نوزده مثقال صاف او را با سه کنگبین امیخته
از ده مثقال ... مثقال مخلوط کرده ... حصه ...
سه دفعه نوشند و فاصله ما بین هر دفعه نیم ساعت باشد یک ساعت

غیره و العبد را چهار ربع باعث شافی نماید و سفوف نمود آنکه اکثر
سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر * از زبان
استعمال نماید و در رفع سدده و امراض صفراوی با ادویه مناسبه آن
و بعد از سه چهار روز از چوب مسهله موافقه نوشد و روز مسهل قبل از آن
تخم [illegible] برادام قیمه شوربا و شله و جو دوا مثال آن تناول نماید
و بعضی از اطبا را دستور است که بعد از صاف کردن آن همچنین
با نیم مثقال نمک جوش نداده کف گرفته استعمال نماید و بجهه
نشستن * شب باید که نشست و دستور اقل بهتر است و سکنجبین
افتیمونی در باب اشربه مذکور است و هرگاه جهه امراض صفراوی و
سدده استعمال نماید بجای سکنجبین افتیمونی سکنجبین بزوری بارد و معتدله
باید کرد و در اجتناب از ترشیات و غذاهای غلیظ و نفخ و حلویات
و از تنهائی نماید



در تشنجهای شدید الحمومه لازم است و هرگاه ترتیب محمض
مخصوص باشد شیر را با چیزها به ترتیب داده آب او را بدون
جوش نداده باشد به موافقه نوشد و هرگاه شیر بهم نرسد از
شیر گاو و شیر حار نرود داشته اند و هرگاه افتیمون سود با ترمس
با لوبیه در [illegible] چنانچه نوشد در استسقای بر داروی عوارض است
استعداد استسقای شیر شتر و شیر خر مجملا در تشخیصات در [illegible] ذکر کنیم شیر نوشیدن شتر
در استسقای [illegible] و طحال [illegible] رفع وسمای [illegible]
و منقع شده ملکوی [illegible] رفع ضیق النفس [illegible] دیده است و [illegible] جمعی
در [illegible] تریاق [illegible] چون [illegible] و [illegible] معتدله
نوشد اقل ربع رطل باید باشد هر روز [illegible] ده درم [illegible]
نماید [illegible] که [illegible] طبع [illegible] نماید [illegible] کند و هرگاه طبع تحت [illegible]

تنقیه جسم و زبان شیر و لبن ملحوظ باید کرد و [illegible] که لبن صاحب علت بقدر اشتر روز زیاد
از آن رفع شود و دردو مغدر گردد و اطلاق فشربه و در عارضه طعم شیر ظاهر
گردد و در معده ترشی شود و مرارتی و علامات بحرن است و چون بحرن ظاهر گردد و
قطع آن اولی است و باید در حین تحین و در انگشت تشنج شامل نماید تا رفع شود
و اگر افتقار غذا [illegible] کند و قضاء دیگر و آب نخورد بهتر است و اگر اطلاق
زایله کند و باعث ضعف نزدیک است زرشک و دوز زرک نماید و مقویات
قابض مثل مصطکی و سنبل و قسر جهای زرشک قابض و لقافه نماید
و تعلیف اشیر بجهت تبرید کاسنی و سنبل و آردجو و کشوت و امثال آن
[illegible] و بجهت تحین قابضه که شود با مند و کسکر و درمنه و کرفس و علف
لارازیانه و شبت [illegible] ان دستور راشیدن آب [illegible] گاه جهة مراد
و سرد داری باشد با سکنجبین رزری و رساله و شربت عناب و امثال
نخ النحل [illegible] نماید



ان استعمال نماید و تر سکنجبین و شیر خشت و خوسر عناب [illegible] قند
افشابا و مربای بنفشه بحسب حاجت و در هر صورتی آنچه تقیه نماید شافی تر
باید گرید و آب و را اصاف نماید با قدری پوست هلیله زرد بجهت رفع از
سر آنکه شب که گذاشته روز دیگر صاف و را بقدری مثقال [illegible] پنج مثقال
لا با ادویه مذکوره نوشند و حبوب [illegible] مسهل [illegible]
و اگر خواهند اجزای مسهله را مثل هلیلجات و افتیمون ترنجبین و غاریقون
* و امثال آن شب در آب و خیسانیده صاف نموده نوشند غذا نخود آب
* و آش جو شکر یا با تمر و بحسب حاجت تناول نماید دستور راشیدن آب کاسنی
جهة [illegible] دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر دستور و عود [illegible] باید
باستور [illegible] بهتره آب برگ [illegible] انداخته باید گرفت جوش نشستن
وقت او را کم میکند و شب که گذاشته روز دیگر صاف او را از جمله و

پنج مثقال هفت مثقال با ترنجبین و شیرخشت داده شربه مناسب است
و بجهة تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری و ساده و بجهة اخراج صفرا
ادویه مسهله مثل ملینات اضافه نماید و صاحب سعال اب کاسنی مضر است
و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد و ترید مطلوب نباشد پوست بیخ تازه
* او را مثل خاطمه ریزه نماید بالبت مثقال اورده در عرق کاسنی و امثال آن
خیسانیده با ادویه مذکوره ترشی نماید جهة تب ربع که از احتراق صفرا باشد بجهت
دستور اشامیدن اب کاسنی که معمول قدماست بجهة مواد بلغمی و صفراوی
سوداوی و دموی و تفتیح سدد و تقویه معده و الات غشش نافع و دلهن نیز
و بهتر از اب کاسنی و اب شاهتره و دیگر ادویه مرکبه است و صاحب سرفه را
نیز نافع است و حقیر در اکثر مواد تجربه نموده ام برگ سبز را کوبیده
اب او را شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال او را
باقی ان اشامد



با خیسانیدن شکر نوشد دستور اشامیدن اب کدو و جهة تنهایی بیماری
و صفراوی و اخلاط محترقه و مسرفه حاره و ترطیب مزاج و دفع عطش
نافع است کدو را بخمیر اورده چون شب* تا زمان حمام یا تنور بگذارد در تنور دیگر
نه کدو را سوراخ نموده افشرده اب او را بگیرد و از چهل و پنج مثقال تا
نود مثقال او را با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گل قند تا ده
و سرکنگبین و تمرهندی و هلیلجات و امثال آن بحسب احتیاج نوشد
و چون آن را جهة لطافت بر امزجه و صفراوی محترقه بسیار غالب تعجیل
بصفراوی کرده تنها علیه در آن چنان مزاج با سکنجبین ترشی باید
استعمال نماید دستور اشامیدن اب خیار که در منافع مانند اب کدو است
و مستلی بعض ازان تبه خیار تازه را دستور اب کدو بعمل آورد و اب
خیار رسیده زرد و ترش شده را تا هفت مثقال جهة اطفال

حرارت خون و صفرا به تنهایی و با شکر و شیره مناسبه نوشند بجهت اسهال
صفراوی با ادویه مناسبه الخ دستور شیره بادرنگ در اصفهان متعارف است
و آن قسمی از شربت دینار دسته که دارد ان قسمی از سکنجبین بر او ترجیح
و جهة تقویه جگر و معده و رحم و رفع استسقا و سده احشا و تنهای
مرکبه لغایت نافع است و در نسخه معمای مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که
حقیر نیز تجربه کرده ام تجربی یافته ولیکن تخم را زیاده از معمول تخم کاسنی
پنج کاسنی زیاده تخم خیار زه که بلغت اصفهانی تخم خربزه نهند تخم کشوث
تخم خربزه و کرنگ از هر یک مثقال مغز تخم کدو ثمر آن آب
اجزا از این کوفته در ان خیسانند و روز دیگر جوشانیده آب او را
با شکر نه مثقال قوام آورده و هر روز ده مثقال آن را با شیره
تخم خربزه و تخم کاسنی و اشال الخ زنند و بعد از مراوده به سکنجبین موافق

علت



علت حضور صاحب ساعته شاملی نماید و در ایام سفر سلجین برشت
و چند روم بعد از برنج و نان اجتناب لازم واجب دانند هرگاه جهته سرد و اکثر
ج باشد تخم کرفس سه مثقال اضافه اجزا کنند و با شیره رازیانه و اشال
آن نوشند و هرگاه با سرکه ترتیب دهند
اجزا را در نه مثقال سرکه و صد و شانزده
مثقال آب خیسانند بجوشانند تا ثلث
رساند با شکر بقوام آورند و هرگاه
با قرصهای مناسبه اسهال نماید اسرع
این شیره است و بسیار مجرب است والله اعلم بالصواب

طریق ساختن دوا که فتح دماغ ها و سرطان فتح
کار دارد بدین طور است که اهل صناعت العروس نهند در غایت حرارت

و یبوست و مفرح اعضا و شدید النفوذ و ملطف جالی و مفتح و جهة ازودی
در طوبتهای فج و در تحلیل و تلطیف غذاات قوی الاثر است قندیل فوق
الت شیشه دهن فراخ این صورتش منقش است که چراغدان
محاذی لب او باشد معکوس نصب نماید و در زیر چراغدان ظرفی
فرو نگذارند که قطره او زیاده از قطر دهن قندیل باشد تا هر وقتی که از لب قند
یل چکد در ان ظرف ریزد و ان ظرف باید چینی یا برنج باشد و قندیل را
اندک مجوف باید زنند تا از یک طرف ان عرق بچکد و در چراغ بجای
پنبه کوکرد فارسی یا کوکرد زرد شفاف کرده بر افروزند تا دود کوکرد در قندیل
پیچیده مستحیل بعرق گردد و باید شعله او به پر قندیل نرسد و پیوسته
کوکرد در چراغ باید که منطفی نگردد دراز باید و محافظت نموده که از خارج
داخل قندیل نشود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد و پایین به چراغدان
و نهاد



در تحت او بار بر چیزی گذاشت که پایه او بعرق جمع گشته صدمات ننماید *
مثل سنگ صلب و شیشه و نعلبکی چینی که معکوس کذارند و هر گاه
قندیل شیشه بهم رسد کاسه چینی را میتوان تعبیه کرد و اگر قندیل نحاست
نداشته باشند و تاب شعله نیاورد پر فی اوراکمل حکمت باید کرد و چون
عرق مجتمع مخلوط بدوده میگردد هر گاه خواهند که رفع سیاهی او کرده عرق
مزبور را در قرع انبیق کوچک مراقی عرق که بلند شقیع
او را مملو سازند باید کرد و تقطیع متکلم نمیتوان باشد اکثر و در
بسیاری زری تقطر کنند و لکن از تصرفات حضرات
عرق چوب چینی جهة تقویت و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظه
قاعده عمله لکن است باو مثال لکن را از جمیع ملکات زیرکان
که در تجربه دکاسه و دار چینی در ملاس و امثال آن

بعد سه روز در هفت مثل مجموع خیسانده عرق بکشند و ثقل او را یکی از
درعرق ازیانه و عرق بهارنارنج خیسانده به دستور تقطیر نماید و عرق
ازیانه و بهار چهار مثقال ثقل میباشد دستور عرقی که مسمی است باب الحوائج
از مخترعات فقیر است در جمیع منافع بهتر از شراب است و دیگر
یکی چه در ترکیب ان مراعات بلیغ شده که مانند شراب
مفید به و تقویه اعضای رئیسه و قوت حافظه و سایر قوتهای
طبیعی و جوانی و نقصانی نماید و با قوت زیاده باشد و مفرح و مفرح دماغ
جالی ملطف و مسموم و مشهی و بالخاصیه مسکن عطش در جمیع از
جهات و لحرارت پیوسته شراب بنفشه در دفع اکثر
علل احشائی عدیل است و قوی التاثیر است و برداشتن اخر
دخواص عدیده و صد شناسان همه در ترتیب انواع ال



وحسن ترکیب ممتزج جان از ارواح لطیفه اغا قرار حب دقیقه
و دانایان مصلحات شریفه ترتیب داده مذکوره ان مخفی نخواهد
بود گشنیز درزدک هر یک دو من شاه بعد از طبخ بلیغ باددن
شکر صندل سفید رنده کرده گل سرخ گل گاوزبان بادر
نجبویه را یانه دارچینی کبابه که بترکی طلاق گویند بهار نارنج گل
سنجد از هر یک صد و پنجاه مثقال جوز بوا مبل سنبل الطیب
لسان الثور که ریشه دالا گویند از هر یک مثقال و پنج مثقال نیم کوب
افاده نماید سوای برگ نارنج و ترنج که روزی که عرق کشند
باید کوبیده مخلوط مع علف هندی از جمله مثقال مثقال
در مجموع اب شش من باید آنچه زرد کرا بجوشند
تا رشد و متعفن نشود پس در خم کرده هر روز بر هم زند

با نعنع جوشیده آن را کرده و در هوای گرم تا هفت روز بگذارد و در هوا
سرد ده یوم و هر چند کم آب باشد قوی تر می‌شود و پس به
دستور گلاب عرق بکشند و اگر عنبر با من نخچه به بندد و بهتر است
و روغن این عرق در غایت خوبی و عطر به شاهده شد و چون
بعد از عرق کشیدن ثفل او را با یک من نیم شکر ممزوج نماید
بعد از چهار یوم با اضافه پوست ترنج و نارنج و برگ نارنج
و برگ ترنج و نارنگی بار دیگر عرق کشیده آن را
روی رتبه آلات دستور گرفتن عرق نعناع لازم و خاک لطیف
و تلطیف و تجفیف رطوبات در تا شش و شدی کمتر از عرق
کوکر و دماغ و مقوی هر ذوقات و باعث لاغری بدن است نمک
طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر نصف او کرده و انبیق
بقطر آید



تقطیر نماید و فایده قرع و انبیق کوره و سایر و احکام آن در
طریق پنجم مذکور است و ماء الملح تقطیر در بعض اعمال آن بطریق
معمول است دستور گرفتن نوع آجر و خواص او در ادویه مفرده
مذکور است باید دانست که جبله در غایت لطافت و محلل نجه نزول آب
و علل بارده بپا عدیل است اما جوب سرخ را که آب ندیده را بقدر
درهمی ریزه کرده در آتش سرخ نماید در روغن زیتون آن انداز تا آن
روغن را جذب نماید پس آن روغن برون آورده نرم کوبیده قرع
معین را پر نماید و گلوی قرع را
بلیف خرما و امثال آن مملو نماید و در
جبین منکوس کردن آجر کوبیده
از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه

وصل
شد
طبقه تحتانی

ترتیب داده باین صورت که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدری که گلوی
قرع منکوس از ان بیرون امده قابله که در طبقه تحتانی است و دهان
انبیق در درون پس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب نماید جای که
گاو داشت * انبیق قرع را پوشانده آتش بهمه طرف برافروزد تا روغن
از قرع بقابله بچکد **دستور گرفتن روغن** که در رفع درد اعضا
و زخمها و امور قرینه [illegible] عدیل است بابد [illegible] زرد شده را که هنوز خشک
نشده رطوبتی داشته باشد بند بند جدا کرده بدستور اجو در روغن
کنجد گذارد و چند روز بگذارد که قدری جو پاره چوب [illegible] و با قرع معکوس
تقطیر نماید **دستور گرفتن روغن حبوبات** مثل گندم و جو و نخود و حبه و نخود وا
مثال انها باید بعد از کوبیدن جو بات و ان تحلیل دستور مذکور در
قرع مطین که منکوس نصب نمود **دستور گرفتن روغن عود و صندل و حبات**
بعد از انکه



بعد از ازاله اخبار ار بزه که در جلاب و امثال آن نامه روغنهای که
مقصود باشد مثلا روغن بادام و پسته و آن حساره باشند در قرع بدستور گلو
و منکوس تقطیر نماید هر گاه در آب جلاب و امثال آن جدا نموده باشد دیک
ستاره و [illegible] در روغنها [illegible] روز باشد بهتر است و جمیع روغنهای
مزبوره را که سیاهی داشته باشد [illegible] کرده و کار را هر رطل یک رطل اب
اضافه و یک وقیه معز کرمان و نیم وقیه نمک سم سائیده بقدر اضافه
نموده و جوش دهند تا آب لطیف بالسویه روغن را از اب
گرفته دار بدستور عمل نماید تا نه دفعه [illegible] **دستور گرفتن روغن**
**عنبر و حصی لبان** که [illegible] که در روغن مصطکی و [illegible] جمیع
[illegible] و [illegible] مضاعف میشود و [illegible] ارجه [illegible]
دانسته باشد و [illegible] آتش باشد تا آب در جوش شده و دیگری در میان [illegible]

مقصود را داشته باشد تا از حرارت انجوشان آنچه از روغن گل در پیاله است
حل گردد و هم چنین است رشک و مومیائی و امثال او پس عنبر او را
ریزه کرده با روغنی که خواهد مخلوط نماید در پیاله چینی و امثال آن کداخته
پیاله را در انجوشناک گذارد و بر هم زند تا حل گردد هرگاه جلد لطف
و سیلان در رشک و عنبر و غیره مطلوب باشد بدهن روغن در پیاله
مضاعف کنی ارند تا سیال گردد دستور ارگرفتن روغن‌های خوشبو مثل بنفشه گره
بدست مالیده و بعد از چرب طرب بادام را خشک کرده و باز با تا نان
خرد دستور بدست مالی کنند از عمل که تا بهری که چون بادام را از رنگ
اثر رنگ لبی آن چیز در جوف می ظاهر گردد بعد از آن خشک کرده کرده
و اندکی آب نیده گرم کرده پارچه افشارند تا روغن جدا گردد هرگاه
گل سرخ به دستور این عمل باید بعالیه روغن او معطر گردد
و همچنین صندل و امثال آن می‌توان ترتیب داد و بجای بادام کنجد منقر
...



و پسته و فندق و امثال آن می‌توان گرفت و اما دستور روغن گرفتن از تخم به دستور
کرده کم کم کوبیده شود در آن چندان ریزند که قریب به حشو ... او را
روغن گردد و طریق آنکه ... و ... گرم می‌شود در طریق تخم ...
ارگرفتن روغن ... محکم کردن ... و تقویت اعضا ... و معده نافع و از عطریات
مشهوره است بهار ... و بهار نارنج و ... برای ... صندل ...
ریشه دار ... سنبل الطیب سنبل ... عود و ... مقشر ...
بهار ... قرنفل ... مشک ... که معدود
باشد در عرق بهار و گلاب ... قرنفل صندل و امثال ... 
چهار ... عرق ... هم ... 
مشک ... باشد دستور ارگرفتن شراب نارنج که مشتمل است ... باید ...
... طلا ... را که هم مخلوط شده باشد ... برآورده ...

مغشوش نباشد و در خارج مطلی است زرم بوش ... پس قطعه
سیم در دو انبر دهند تا از طلا شود. بعد باید بر سیم بفوی مکرر دد
طلا به سیم کرد و در امور معمول است چنین جهت بردن کوش زیاده
بهتر و درجی و کله و چوب غیر مفرح و درفع [illegible] جلد مستعمل است
و در بعضی اعمال طریق پنجم بعادت موثر دانسته اند زاج
لاری که زاج سیاه گویند و آن چنین اشیا را سیاه میکند
ازین جهت با این اسم میخوانند و الا رنگ او مایل به زرد و
سبزیست و بعضی برخی است و جزو او را با یک جزو زرنیخ صاف
سوده ام ساعیده بوقع مطلی انبیق بقطیر نماید و بار دیگر
یک خاکستر با قسم غیر مطلی بعمل آورند که چون در قسم
رمیس لحه از این آب بر آتش بقدر ثلث اضافه نماید و بقطیر نماید

الیوا



زنبق امکان سیر میسازد و مجرب است دستور گرفتن دهن شتر
در غایب جلد الصابع مفتح و محلل و لعاب سریع النفوذ
بجهة زدن یا نیدن می بسیار نافع و در اصلاح معادن و ثبات ازدواج
بیاض عدیل است طریق اتخاذ او را مختلف بیان نموده اند و حقیر دو
قسم ادراک مسحوق و دیگری محلول اش است ایراد نمود تا کاموحرا
دستور است که مغز سر جوانان ما صافی و آشتیان را شسته
از چرک پاک ساز و آب [illegible] و تطهیر دهد و بعد از خشکی بقو
امین بسیار ریزه نماید که شیشه با ابریشم معوص گردد و
یک جزو او را با یک جزو کبریت صاف زرد و یک جزو شنجرف
سحق منع [illegible] از سنگ جلا به بجهه [illegible] کوکرو نمک
ساز و با قرع و انبیق بقطیر نماید مقطر او را تا ۳ مرتبه با ثقل

اوسا ئیده بقطر نماید تا برنگ عقیق شود کرده پس مقطر دثقل بریک
را با محکی سی مستعمل نماید و بعضی بقطر اورا تا هفت بار دو دسته
دستور کار حسن بن هانی المغربی که از محلول او گرفته میشود اکمک ب ندیده صد و
پنج مثقال ملح القلی و چند ان اوسا ئیده در یک هزار و صد مثقال
آب بهفت دفعه بریزد و در آفتاب گذاشته گرم بگذارد و بعد
از هر ده از ده ساعت بجز عقد صاف نماید حصه دیگر را بریزد و هر
حصه پنجاه و سه مثقال است آنگاه در نهایت احتیاط بجز عقد صاف
نماید که اصلا جرم دران نماند و این آب مستر است با ۴ اکراتش
پس از آن نشو نمودن معمول کلسی الیض و زیت در مقعد خشک شود.
بالسویه با هم دیگر بپیوند و بوزن اشیاء مذکوره از آن آب
زیاده کرده در شیشه جا دهد و سر شیشه را با گچ استحکام





فرموده سه هفته در سرگین نهاده تا آب شود انگاه اجزا جمع شود حل گشته
اثری از شعر نماند بعد از آن به دستور معمول التقطیر نماید و بعضی
تکرار التقطیر با ثقل او مؤثر داشته اند و عقل کمتر از سه مرتبه است و اگر
هفت مرتبه ترتیب با القلی و امثال آن در طریق پنجم مذکور است طریق
چهارم در ساختن گل حکمت و ادویه مصنوعه جهة استحکام ظروف
که آب آتش داشته باشد گل کوزه گری که خاک است کوبیده با
در یک پاک کرده هزار مثقال در آب حل [illegible] القوام گردد و آن
اجزا را آنقدر نصف کل اضافه نماید تا سه ۳ چهار بار مکرر بر هم زند
اجو کوبیده پخته سرگین پخته اسب صد مثقال خبث الحدید پخته صد مثقال
ل گل خطمی صد مثقال [illegible] مقراضی کرده صد مثقال با آهک [illegible] نشد
که مؤلف مذکور بهترین اقسام دانسته [illegible] مقرضی آهک طعام زغال

خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلس هریک یک جزو و
گل گزره دو جزو که ذخیره اکثر اتاثیر است و هرگز بتجربه رسیده خاک
کوزه گری را با قدری کاه کوبیده و نمک سحوق خاکستر بیخته با آب خمیر
کنند استعمال نمایند حجة چنین است سار روح الملک ختنه شد وصل و غرا
بغایت مستحکم است و مؤلف کتاب مسکل که حاکم است به لبه لبه محکم تمام
جز دانسته خبث الحدید و گچ را با الملاصقه تخم کوسفند سرشت و
استعمال حقیر بجای خون کوسفند سفیدی تخم مرغ و گاهی آب
بریشم و گاهی شیر گاو و بغایت مستحکم شد هر ده نموده است
و در قند وصل وحدت متوقع انفکاک نمک سحوقه با سفیدی تخم مرغ
و گچ بیخته و با آب بریشم و بدستور با سفیدی تخم مرغ بسیار
و از محرمه است و بدستور را بکار ببند بده یا زرده تخم مرغ
بجای



مستحکم ترین اشیا است خصوصا چون آهک را با قدری خبه کهنه بسیار نرم
کوبیده باشند و بجای سفیدی تخم مرغ و زرده آن شیر در جمیع مذکور
بدل بشود و ابریشم نیز در اتصال چینی شکسته و غیرها که از انجار و زجاج
و غیرها بمرتبه است که هرگاه صدمه بآن چیز رسد موضع دیگر شکسته مکان
موصول آن منکسر نمی گردد در دانستن علم بر شیشه زیبق پاک هفت جزو گوگرد
و جزو با هم سائیده در شیشه مطین طین الحکمة که سه مرتبه مطین نموده
خشک کرده باشند بقداری که نصف شیشه را مملو کند باید کرد و دهن شیشه را
با روح الحکمة دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن الحکمت نیز بگیر
و در دیگ خاکستر [illegible] کردن پنهان نموده آتش که در شدی [illegible] تصعید
نرسد بقدر ده شبانه روز وزنیده وار آنکه نشخ شبانه روز دور
تحت دیگ را فروزند و بعد از سرد شدن دیگ در کرده و شیشه را برآورد

واین را شنجرف مصری خوانند **قسم دیگر** شنجرف هندی را سیماب و گوگرد
ساحی است و خجی ناشی مرتبه و داده از آن سحق و اعانه آتش
نماید و در هر دفعه آن آتش را القدری بیفزایند تا چهار پنج روز
ثابت گردد **شنجرف دیگر** سیماب را از ده جزو گوگرد هشت جزو با
هم بسایند و پنج جزو زرنیخ اضافه نمایند و به دستوری که مذکور شد عمل
آورند **شنجرف رومانی** سیماب را با مثل او سحق نموده
به دستور عمل آورند **عمل زنجار** اصل او از مس و سرکه است که صفایح
مس را در سرکه بسیار تند گذارد و با یکدیگر بسایند تا بتدریج
مس او تمامی سرکه حل گردد یا صفایح را در سرکه پاشیده در مکان
نمناکی دفن کنند **زنجار الفاغه** یک جزو براده مس را با شب یمانی
و بوره سرخ و نمک با السویه بقدر عشر و پوست انار ترف

کرده



مس با قلعی با سرکه تند بسایند هرچند خشک شود باز با سرکه تر کنند **قسم
دیگر** که الطف اقسام است را سحق معقول را با نمک و نشادر
مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از استخراج قطرات سرکه بسیار تند را
چکانیده سحق نمایند مثل خمیر گردیده پس آن را در پارچه نازکی پوشند
در آفتاب خشک کنند باز به دستور سابق با سرکه بسایند و تکرار
عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد **عمل زنجفر** که عبارت از مس سوخته است
در دو حصه تقسیم نمایند و یک طریق آن در فصل احراق مذکور شد و در
دستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده در دیگی برابر هم
چیده و بقدر اثر آن گوگرد و نمک با الناصفه بر صفایح و مابین
آن پاشیده و دهن دیگ را مستحکم کرده یک هفته در تنور
بگذارند تا مجموع سوخته شود و هر گاه زودتر خواهند باید مس را که در خت

و کبریت و امثال او بر ان پاشیده در سرکه که لطیفه نهد و بدستور
تکرار عمل نماید تا سوخته گردد عمل زنجفر حراق و تعفین می باشد لا احراق با
قلعی و یا سرب را صفایح کرده در ظرف سفال مطین در تنور یا تش احراق
نماید و بدستور سرب را در ظرف سفال گداخته با کفچه آهنی ان مقدار
برهم زند که مثل خاکستر گردد پس در دیگچه کوزه سفال مطین کرده
یکشبانه روز اتش در تحت ان کند تا سفید گردد پس اگر خوب سفید نگردد
باید قدری سرکه کهنه بر او پاشیده و تا یک هفته گذاشته و لا تعفین
باید بر صفایح قلعی و سرب نمود را یا دانه کوبیده باید در ظرفی
کرده و در مکان نمناک گذارد تا همه ان حل گردد یا صفحه ادرا سوراخ
کرده تو با انگور کوبیده اغشته کرده در خم سرکه بیاویزد و دهان
خم را محکم نماید که بخار سرکه دفن نگردد و بعد چند یوم انچه از سطح

ظاهر ان



ظاهر ان جمع شود بر گرفته زنگار گشته تا همه ان سفیداب گردد و در تحت
و صفحات او در خم سرکه طشته نصب کرده تا همه ازهر ریخته شود و در ان
ظرف جمع گردد و طشتی دیگر که قلعی را در ظرف مثل گداخته
سفالین ان ظرف که در ظرفی که سرکه باشد گذارند
و در ان ظرف سرکه را محکم باشد که مانع نفوذ بخار باشند تا قلعی
ریخته در ظرف خشک بطرف دیگر نشیند سفید از سرکه کرده
در آفتاب خشک کرده باید و هر چه در ظرف سفال ته نشسته نشود
بار باید تکرار عمل نمود عمل [illegible] و الی سه بار که
و در فصل اوراق ترکو شیر عمل زرنیخ و آن از نوحش خصا
و هم از سفیداب محرق مثل همکار دو طشتی او سفیداب قلعی
و سرب را در تابه سفالین که آتش زیر می کنند گذاشته و قدری نمک

بر آتش پاشند و با هم و کفچه ها بر هم زنند تا سرخ شود هر چند
آتش بیشتر دهند سرخ تر میشود و چنین به از آنکه سرخی او را در
دیگ کرده بر روی کماجدان گذارند و آتش در اطراف و تحت او بر
افروزند بغایت رنگین میشود عمل زعفران الحدید آهن کهنه را که در
نهایت زنگ زده باشد بعد ازینکه با آب نمک شسته تا بسیار او را
پاک گرداند پس با آب صاف غسل داده خشک کند و با ربع او نو
شادر سحق بلیغ کرده بر روی لته با ظرف سفالین بپوشاند
در مکان نمناک دفن نماید تا ده دوازده روز روزی یا میل کرخی
و قابل سحق گردد قسم دیگر که معمول بعضی از اهل صناعت است
صد مثقال براده حدید بدستور مذکور رشته در قرع مطین کرده
ساعتی او را بر آتش قوی اندازند که در او ریزند و هرگاه دود از آن
ظاهر گردد



ظاهر گردد اندکی بول الحکما بریزند تا جوش او فرو نشیند پس آنرا
در دو وصلی نماید با آتش بسیار نرم مقطر نماید و چنین مجموع شراب
مقطر گردد آتش را تند کند تا برادر مکانش در عفر آن رنگ گردد
نگاه دارند عمل سیلمانی که معروف است در نقش آلات و نقار
دار آشکنه مانند زیبق کرده مطین نماید عمل مرد د که ابعاری
مرکب گویند یک جزو مازو را کوبیده در آب جلیت بجوشانند
تا محمرا گردد پس صاف نموده یک جزو زاج موجود و دوده روغن
تخم کتان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافه نماید بجوشانند تا یک
یک گردد پس بر هم زنند بحدی که از کثرت بر هم زدن
بسیار غلیظ گردد پس آنقدر آب رقیق کنند و صاف نمایند و اگر
همه را با مازو بجوشانند بعد از آنکه بحد لایق رسد صاف نماید بهتر است

چه روغن چراغ آلوده و نفط و روغن بید انجیر و روغن شیره بجهت [illegible] بر روغن زرنگ
می‌شود طریق گرفتن آن در فصل چهارم از طریق اول در اکثار
آنچه مذکور شد باید چه نفط و روغنها و در کلیه کاغذهای بهبهانی زود تو
و گرچه کلیه را بخیر الله [illegible] گرفته در شوربختانی [illegible] زیر کاغذ گرم کذارد
تا همیشه بچسبد و بجز نیم تو زور رسید چوب چه در کاغذ نفوذ نماید و بماند گرد در کاغذ
چربی اول زایل گردد و بعد از آن به که در غایت چربی است طریقه دیگر
پنج مثقال مازو را کوبیده با ده مثقال زاج سبز و برگ مورد و افتیمون
و وسمه و برگ حنا و نیل [illegible] هر یک ده مثقال بجوشانند تا آب
ثلث رسد پس صاف نمایند و ده مثقال چه چوبی را گرفته چهل مثقال
صمغ عربی را نرم کوبیده و قدری از آب [illegible] در حین گرفتن [illegible] بجوشاند
او و هند و تتمه آن را در [illegible] رسیدن آن اضافه نموده مالع گردانند

و اچند



و هرچند مبالغه در کوبیدن او کند بهتر است و اگر یک مثقال از زعفران را
صاف نموده در او اضافه نمایند رنگین میشود طریق دیگر که در یک
روز سخته شود و بسیار رنگین آید چه کند را با عمل چربی را گرفتن یک جزو با
با چهار جزو صمغ عربی بکوبند و زاج سبز با یک جزو و باز دو جزو در افتیمون
نیل نیم درم با [illegible] صاف [illegible] بالغ سازد و هر مرادی که کم رنگ
باشد زعفران و نیل محلول صاف بقدر عشر و کثر از آن بسیار رنگین میسازد

مداد یابس هموزن هر دو زاج است هم وزن هر دو مازو
هموزن هر سه صمغ است [illegible]

مداد یابس که قسمی از مرکب خشک ترتیب میدهند و در حین احتیاج
قدری را حل کرده استعمال نماید و تمامی عمل او در گرفتن او است
و با برگ بسیار مبالغه در آن نماید یک جزو مازو را با چهار جزو آن زاج

دوازده مثل مجموع صمغ ع و پا مخلوط نماید و به دستور مذکور لعلی آورده شد

عمل رامک املج مقشر چهل مثقال مازوی سبز بیست مثقال غوره خرما و اگر

نباشد خرما خوک ده مثقال پوست انار ده مثقال مجموع را نرم کوبیده

سه روز با آب بجوشانند و بسیار بر هم زنند تا لعاب آن گردد پس پنج مثقال

صمغ ع و پا را در آن داخل نماید شصت مثقال عسل کف گرفته بسیار

غلیظ و اضافه نماید قرص بسازد و خشک کرده استعمال نماید عمل

سک مثل عمل رامک است بدون املج سایر اجزا را با دوازده مذکوره

بطریق رامک با چهل مثقال عسل کف گرفته ترتیب دهد و چون خوب رنگ

شد [illegible] بر زمین اوکند در آن وقت سک است [illegible] مند عمل

نگار ثلث قسم است که بول اطفال قریب البلوغ را در ظرف

مس نشسته مس در آفتاب چند روز بر هم زنند که منعقد گردد

و آن ها



دو قسم آنکه [illegible] و از رنگ طعام و حب القلقل از یک دو

ادا نرم [illegible] با سرکه [illegible] بجوشانند تا منعقد گردد پس در ظرف

زجاج که در آفتاب سرطان [illegible] تا انتهای آن نگاه دارد و بعضی بدون

آفتاب [illegible] است و قسم اول از نگو و قسم دوم معمول و مهر را

عمل ترشیم غبر که متاج جوهر القاف است [illegible] چون تا آنکه بسیار رقیق را در ورق

کرده [illegible] سنگ [illegible] یک بچه ریخته او در آتش را پهلوی هم

ایک [illegible] بر آن [illegible] بلکه او را بپوشانند تا جمله اوراق خوش

و نحیف شده پس سنگ [illegible] ان همراه ثقل آن ریزان [illegible] آشته [illegible] از

ده روز که در اوقات کف آشته برداشته نرید ایک تمام از

رفع گردد پس نمک محوق [illegible] فراش و لحاف کرده

بشقه در [illegible] سنگ [illegible] شرید و [illegible] که او را [illegible] کند

و دیگر آنکه در آفتاب گذارند که چربی از وی ظاهر گردد و آب نمک
بجوشانند و چربی که در روی او ظاهر گردد با پنبه پاک نمایند
و در آفتاب خشک نمایند اگر از وی باقی باشد باز با آب نمک جوشانند
تا جمیع چربی زایل گردد حاصل هر در عدم چربی است و آن دستور [illegible]
با [illegible] سائیده در شیشه ضبط نمایند و در وقت احتیاج قدری
با بعضی یای چشم مرغ که در شیشه که بسیار زود گرفته با شیشه قطره
قطره بر وی سنگ ریزند تا وقتی که سنگ [illegible] با همین بهم [illegible] به استعمال
پس قطره قطره آب صاف [illegible] روان شدن و در وی ریزند
نماید باید آب [illegible] روان نماید که چنین چیزی را [illegible]
و در [illegible] خاک گردد در حوض [illegible] که هر چیز را [illegible]
کرد [illegible] آتش شود از جهت طلا به چیزی در آن کار [illegible]
دارد



و از این اعمال غریبه و آثار عجیبه [illegible] از اسرار مکتومه است دستور
ساختن مرداسنگ [illegible] بجدا [illegible] و [illegible] با [illegible] را [illegible]
دهند تا هر چه خوب ممزوج شود در ظرفی بریزند و در [illegible] که [illegible]
خوب سوخته و امتزاج یافته [illegible] با جو در آب طبخ دهند [illegible]
که جو از و [illegible] کردد پس از جو جدا نمایند و با هم وزن او نمک [illegible]
آب [illegible] و هر روز بر هم زنند و هر سه روز تغییر آب دهند تا چهار روز [illegible]
صاف کرده و اجزای در [illegible] پس [illegible] و استعمال نمایند
و چنین [illegible] با [illegible] سفید [illegible]
و بعد از [illegible] و سیاه [illegible] چشم [illegible]
[illegible] که بعضی [illegible] سفید [illegible] مستعمل [illegible] فعل
بجهت [illegible] را که [illegible] اعضاء و [illegible] را

دستور ساختن گشنیه که بعد از غذا هضم بخورند و مقوی دل و دماغ و جوارح

و مسهل سودا و بلغم محرق باشد خشخاش [illegible] گل سرخ

پوست ترنج صندل سفید عود هندی [illegible] بالسویه [illegible] وزن

مجموع نبات را بقوام آورده ادویه را با قلیلی از مشک اضافه نماید قرص

بسازد نیکو باشد عمل غالیه طریق آن [illegible] دستور

هر کس [illegible] صندل [illegible] الاغ سنبل الطیب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صفت [illegible] که در [illegible]

[illegible] صندل [illegible]

[illegible] مجموع [illegible]

[illegible]



عنوان پنجم در اعمال غریبه و اصول تعلیمیه اول بدانکه علم صناعت علیه

تبدیل قوای اجسام معدنی بعضی به بعضی حاصل شود از ذهب و

فضه انحصار بر قلعی است ولیکن اهل حکمت گویند و علم طلسمات که با آن

دانسته شود کیفیت [illegible] قوای فاعلیه عالیه با مفعولیه سافله

با فعل غریب [illegible] و آن را لیمیا گویند و علم سیمیا

و آن معرفت احوال سبعه سیارات است از حیثیت تصرفات ایشان [illegible]

علوی اندر [illegible] و دعوات و [illegible] و تبخیرات [illegible] تسخیرات

روحانی و عزایم [illegible] و معرفت [illegible] مثل آن و علم خلاف آن

که با تصرفات خیال مفید باشد [illegible] مثلاً خیالیه [illegible] در خارج [illegible]

و [illegible] علم [illegible] و آن معرفت قوای جواهر [illegible]

[illegible] در یابد پوشیده نماند [illegible]

ممکن ممتنع الوجود است و از عالم تبدل صورت نوعیه است که هیولی مبدأ آن

و از بعضی از مرکبات مخصوص که آن الحصار دارد و از عالم تبدل صورت نوعیه است تقلت

ماهیت ذهب را از تبدل نفس بفوت فعالیت صبغ الرابع دانسته اند

و جابر را در بعضی نسخه اصلاح علل مرکبات نداند هرچند تقوا باشد

و دیگری نوع شرو را در کلمه شارده منحصر اند و تفریج کهنه که کرر

دیده ایم که تصنیف کوهر را اعضای نوعیه صورت شکسته بوده

در مصنف دوم لعل چهار ماهه کشید و طلق را در اوایل فال علم نبود

و در اواخر رساله در حقیقت الماس مرده اند محض اعتبار آنکه

علمی در کسی رساله از روحانی نوا اند و روالی علم و مال است

و ما حال متصرفان آنرا ایام و ظاهر الهی است که الهی دگر را

امل امکان نشاید مراد دل هر دو عنایت کلی و اتصال النصال و اگر





اگر نفس تحقیق و ساکن دارد                 در نسخه که کلی حلول است و الزام

مفصل معانی حلی شانه صورت نه بندد و از بندد لا فرار باعث است از دلالت

استحقاق کرد که الهی علم طبیعت از تبدیل ارباب کلی کرکس است و به عبارت

اگر سعادت آن زره کلی نهان تر از آن مطلع کرد حکم در همه روزی است که هیچ

حال اشارت حسن درگاه معلوم حالت و مهمات آن درگاه خواهد بود و تجرد

ملاحظه نسخهای متداوله بدفن اسرار هر سر ایمان الهی عمل

کرد به آن محض نور آن خام تحقیق است چه دارد در بین فنهای عالی شوعه

و افعال مشکله است و چنین شاید آن ممکن التصور است به نظهیر

و از اراق اگر آن نسخه نفس لیاقت عالم با عمل باشد امکان دارد

که اسرار علمیه را ابد دل رمز بیان کند رمز ایشان مختلف است

و احاطه بر جمیع امکان ندارد چه اگر رمز جمیع اهل الهی علم بیک نسق

نبود هر اینه رمزی نبود بلکه اصطلاح خواص بر آن صادق می آید واکثر رسایل از تألیفات
غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود بلکه شرط اعظم
شناختن اعمال مخصوصه است از صاحب آن فن و تکرار عمل در خدمت
عارف و اینکه بی اطاعت یا عدم اطلاع بر آن از الکتاب ترتیب اصول
کلیه نموده سبب آنست که اکثر اعمال اهل صنعت ظاهرا در بعضی
توان ضرور می شود و تدابیر بعضی از ادویه با اعمال مخصوصه با جنس الوجوه
ممکن است و چون در طی تالیف تحفة الدین مطالعه اکثر رسایل معتبره آن
فن شده و بعضی از او به رد بطریق اهل این فن شده بنا بر علیه بقدر
امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه اهل این فن کوشیده
تا اخوان عالم الامکان بدون تحصیل کتب متعدده علم بر اصول و اصطلاحات
این گروه حاصل گردد و اگر طالب اعمال ضرری باشند تحصیل اعمال

نمایند



آن کنند و از مطالعه این مجموعه تواند مدعی لاف و گزاف از مدعی
بغیر چه معرکه اراذل باطل طبایع تلبیس سرمایه معیشت خود را آن
سوخت و راین طریق مشتمل است بر پنج حل و سه عقد و خاتمه
حل اول در بیان اصطلاح این فرقه و بعضی اصطلاحات ایشان
حل دوم در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و نشان دادن حل سیم
در بیان آلات مخصوصه اهل صناعت حل چهارم در قواعد
گرفتن بعضی از اشیاء و تخمیر و ترضیض و سایر تدبیرات اجزا حل پنجم
در بیان بعضی از خواص فلزات و اصطلاح آن و آنچه با آن متعلق است
عقد اول در قواعد قمریه عقد ثانی در قواعد شمسیه عقد ثالث در قواعد
مرواریه و متفرقه و اعمال غریبه تتمه خاتمه در خطوط مرموزه حل اول
در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارت از جزو

در جزو اعظم اکثر است اختلاف بسیار در آن در آن واقع شده

به هر یک از مهر الحق حرکات را در مطلوب حجر اعظم دانسته اند

به سر آن موضع اند که حال و نقود از استماع رسیده و قائم النار

کشته و لعصر محو عبارت از ربع انسان دانگرانهای صاحب عیب در آن معلق

و دیده در محی عبارت از سو ر جمع کبریت کبریت است و تحقیق

که هر بعض آن دهان را اهل بعض و محو را عمل حکما است

هر کاه لصق ... رد قائم النار و کبر اربده کردد و مکان صبغ

قائم بود در ربع اشتعال و لو بود در ربع عمل سیر طاهر

الی دو بیت ال آثار کرکها هر یک آنها و احوال او و صبغ موضع

مدیر سان که ان روح عبارت از اجسام لطیفه اعم که

و بعد لود و صعود و عرض و عرض لازار او اند ملک است اخ اق





و تجمید و تلین و تقلیب و مانند آن و هر چه در آن اجزای لطیفه

بسیار غالب شد از دایشان مسمی روح است مانند جوهر زیبق

و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شوره و مثال آن جسد عبارت

است از اجزای کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار روح است

و جوهر هر جسم که اجزای ارضیه بحد افراط دروغ غالب شد مسمی بجسد است

مانند منطرقات نفس عبارت از جسمی که بحسب لطافت و کثافت

حدود وسط بوده و مابه الارتباط روح و جسد تواند شد و واسطه جریان اجزاء

لطیفه بقعه و اجزای کثیفه قابله جسد تواند گشت کبریت احمر

عبارت از اکثر مشمولات چه هر رنگ سرخ میباشد و از علامت

خاصه اوست فرق شجر البطو موی سر انسان است اسرب بارد

زیبق است اهل حار کبریت است و داد ... انثی میباشد

دگر مانند قمر کنایه از فضه است و ادرا برکوبند عبارت از زردی
زنبا که مشتبه شد کنایت از دوست و بعضی سیماب را
عطارد نامیده اند نحاس است و مثلث عبارت از ان آب
ذهب است کنایه از ان مریخ است برکوبند
قمی است که اخلاص ابیض باشد و ساده و مس کنایه از ان
سرب است و از سابع مراد او است عقاب نوشادر است
علم زرنیخ است عروس کبریت است اصلاح اصلاح عبارت از زاج فرنگی
نمک مصری و صابون و نگار و شوره و بوره و نوشادر است ذرور و اشیاء
عبارت از نوشادری است که با سحق نموده در آفتاب گذارند تا اجزای
لطیفه او صعود کرده بر اطراف ظرف بنشیند ارض عبارت از
ماده اکسیر است که سحق و تقطیر و تشویه و غیر اعمال بر او جاری
سازند



سازند موی سر است ملح قلی است بهورات
عقد و حیم در قواعد تقطیر و تعقید و امثال آن اصل التقطیر عبارت از
در اخراج مایات لطیفه اشیا و لطیفه آن را اعم از آنکه بحر یا علقه
آن است که ابریشم فتیله سنی ساخته یک طرف آن را در ظرف مالعاب
گذارند و طرف دیگر او در ظرف خالی مهمی که ظرف بلعاب سطرف
خالی شرف شد با صاف در آن فتیله جذب کرده بظرف خالی از
لا دستور فرع و انبیق آن است که اجزای مسحوقه را در فرع مطین کرده
انبیق را بران وصل و در عیب استحکام نموده بر کلالفب باشد
و لب کلکا را با فرع لکی حکمت بدوده مشبه منافذ شعله اسد که بر اطراف
فرع که خارج کلا باشد از شعله برسد و فرع را بالای دیگر مستقیم
بنود آتش در زیر فرع است و جهت آنکه فرع را در دیگ حاکسته بلکه

نصب نمایند و در تحت دیگ آتش افروزند در این صورت اگر قرع مطین
نباشد قصوری ندارد چه دیگ خاکستر مانند گل حکمت از شکستن
قرع مانع است و در شروط تقطیر آنست که آنچه در قرع اندازند
کمتر از نصف قرع نباشد و پر نشاید که بجوش آید و آتش را در اول نرم کنند و کم کم
بلکه مدام که رطوبت کلی آن که در قرع [illegible] انداخته باشد رفع گردد
و آتش تند کنند و قابله را با آب سرد بپوشانند و وصل محکم نمایند قابله را در ظرفی که آب داشته
باشد بگذارند تا از تندی معطل نشکند و علامت انتهای تقطیر آنست که در قرع به جا
آتش [illegible] تمام شده باشد و در تقطیر لعابات حاده باید که لعابات
[illegible] زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش آن در غایت نرمی شرطست
که مبادا جوشیدن زند بلکه باید کلای قرع بدست کسی باشد که هرگاه شروع
بجوشیدن کند از سر خاکستر توان برداشت بعد از دفع



جوشیدن باید گذاشت و طریق قرع منکوس در باب روغن اجر مذکور شد
طریقه تصعید از شروط آن توافق قدحین است اگر لب با هم مساوی
نباشد باید لب قدح اعلی محاذی لب قدح اسفل باشد و در شده وصل [illegible]
باید نمود و اگر در شیشه تصعید کند هر چند [illegible] تنگ تر باشد بهتر است
و در استحکام وصل آن بذل جهد باید کرد و باید گل [illegible] مطبوخ
تهیه نموده روند [illegible] [illegible]
[illegible] بر آن روا باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا موجب نفوذ او گردد و جمیع اهل این فن بخلاف آن ذکر کرده‌اند و این
سهو است که بغیر اطلاع بران حاصل نموده و وجه آن ظاهر است و در غیر تنقیه
اگر بموضع وصول رسد و بتنقیه نرسد بهتر است که هر چه از سرد شدن کوتاه
فرج وصول را [illegible] بجای [illegible] نشان [illegible] خط دیگر [illegible]
[illegible] است و اگر تحت ظرف [illegible] مطبوخ و اعلی [illegible] بنداشت
[illegible] امثال [illegible] است معروف تسویه تسویه قسمی از آن عبارت از
تحقیق است [illegible] تصعید [illegible]
لطیفه از کثیفه جدا گردد [illegible] بقدر امتزاج و طبخ باشد [illegible] تبخیر و
قسمی از آن عبارت از تغلیه است که عبارت از تحلیل رطوبت و تسویه [illegible]
مخصوص [illegible] تسویه [illegible] که در [illegible] گرم [illegible]
تحقیق [illegible] رطوبت آن [illegible] کرده [illegible] است حرارت [illegible]

حارجی



ه از رطوبت [illegible] و قسمی تسویه در شور است و قسمی در [illegible] آن و از جمیع آن
مراعات باید نمود [illegible] تصعید نزند تشمیع عبارت است [illegible]
دیگر [illegible] باشد [illegible] صفحه [illegible]
مکرر از تنقیه و تسویه و تحقیق [illegible] معتدل [illegible] عبارت است از سهولت [illegible]
[illegible] حقوق نفوذ [illegible] اعمال کرد و اکثر ان [illegible] خلاف [illegible]
ان با خلاف [illegible] است [illegible] بعضی [illegible] چند روز [illegible] باشد
[illegible] و تعفین [illegible] طریقه حل عبارت است از رسیدن [illegible]
[illegible] و آن [illegible] صورت [illegible] است [illegible] حل [illegible]
[illegible] عبارت است [illegible]
و [illegible] اجزا و آن [illegible] است و [illegible] حرارت [illegible]
و [illegible] صورت [illegible] طریقه تعفین عبارت است [illegible] اجزا [illegible]

آن و شرط است که وسعت چاه قضیبن بحدی باشد که اطراف ظرف قضیبن زیاده
از شبر حایل دیل گردد و باید بعد از هر هفته تجدید دیل نمایند و نهایت آن
تا چهل روز است و باید که در فصل اول که آتش ظرف قضیبن چاه او را دیل محکم سازند
تا چاه گرم شود روز بروز اطراف بکدارند و اگر دو چاه نزدیک یکدیگر مرتب
داشته بهتر است هر روزی که تغییر دیل باید داد نقل بچاه دیگر کنند تا ظرف
دیگر سرد نشود و طریقه حل کار یکی نیست که به قضیبن محمول گردد خاصه
صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر کرده اند باید اجزاء کبریت را در دهان
[illegible] نموده و از آبهای مخصوص هر یک از آنها نیز اضافه کرده
تا بقوام عسل غلیظ شود در بروی صحن [illegible] شبانه روز که گرمی آفتاب [illegible] قرار
باید سحق کرد و با معجون کش نقره بر هم زده هر چند خشک شود از آن آب
بران ریخت تا ربع اجزا از آن تصفیه شود و در شیشه و سحق خشک شود مثل
غبار رسیده



مثل غبار رسیده و در شیشه عنق مطین گل حکمت کرده دهان شیشه را نیز بسته در چاه
قضیبن چهل روز که از روز بعد از هر هفته وضع آنهم تغییر دیل دهند و علامت خوبی
حل آن است که محلول شفاف و بی‌جرم شده باشد که خلاف آن دلالت بر نقصان
اجزا خواهد داشت [illegible]
که از زنده تحت یک علامت [illegible] داشته [illegible]
تا انتهای [illegible] آن [illegible] دهان [illegible] باید [illegible]
و هر گاه [illegible] بر آن باشد و یک [illegible]
و یک علامت [illegible] از [illegible] آن [illegible] گل حکمت شده
و [illegible] آتش [illegible] یک [illegible]
[illegible] آب [illegible] علامت [illegible] آب [illegible] ربع
اجزا [illegible] دهان [illegible] خروج [illegible] باشد

در این مهمات آنچه ملاحظه شده و آنکه حقیر تجربه نموده آن که اجزای مار [illegible]

از هوای بار و از طلب حل میگردد و از هوای [illegible] در طلب نکو انکه به [illegible] در غرفه

که در نمک [illegible] آن تعبیه کرده اند [illegible] حابه در حل نوشادر [illegible] آ

[illegible] شاه [illegible] زنگ [illegible] سنگ [illegible]

زنج [illegible] بسیط [illegible] در زیر زمین [illegible] و آنجا که از [illegible] اندا [illegible]

[illegible] به چیزهای داخل شده و در این صورت در اندک زمان حل میشود و [illegible]

انکه در ظرف [illegible] زنج مسبط [illegible] و جمیع ظرف [illegible] شکسته [illegible] در [illegible] بعضی

و [illegible] طبیعی [illegible] حمام [illegible] حمام [illegible] که [illegible] در [illegible] رطوبت [illegible] و ازرطوبه

در [illegible] قادر [illegible] و [illegible] چنین [illegible] و [illegible] ما [illegible]

در آتش [illegible] و بمباطه [illegible] و در [illegible] دست [illegible] و از [illegible]

[illegible] است [illegible] ورجب [illegible] نشادر سفید



[illegible] به سفید و غیر احمر [illegible] قدری [illegible] الاخر بین [illegible] عیار [illegible]

بر ابریشم [illegible] لعالب [illegible] عدس [illegible] ساخته باشد [illegible]

دانه های رنگین صدف [illegible] و [illegible]

**عمل**

باید [illegible] و جهت [illegible] رنگ [illegible] و [illegible]

و جهه زردی زرنیخ وجهه سایر الوان آنچه مناسب [illegible]

صدف [illegible] خیلی [illegible] بدارد که در [illegible] [illegible]

با ابریشم [illegible] خواهند ترتیب [illegible] و [illegible] از [illegible] چهار

روم که در غایت استحکام شده باشد [illegible] در [illegible]

زیتون [illegible] باشد [illegible] دانه [illegible] کرده [illegible]

**عمل** رنگ احجار مثل یاقوت و [illegible] فی الجمله آب [illegible] داشته

[illegible] زاج سیاه زاج سفید زاج زرد زاج سرخ [illegible]

دم الاخوین و پوست پیاز و نخ لسویه با سرکه و بول اطفال بگردند [illegible]
و بعد [illegible] ان در شیشه مطلی و امثال آن کرده با سر شیشه [illegible]
گذارند تا حل شود و محلول در شیشه [illegible] کرده پس با [illegible] سفید و امثال
در [illegible] مطلی کرده با آب [illegible] در آتش گذارند
[illegible] لسیند و چندان دهند که [illegible] و [illegible]
[illegible] و برگ درخت [illegible] با السویه [illegible] با سرکه [illegible]
[illegible] هر چه خواهند بر عقیق نویسند با نقش کنند و بعد از خشکی زمانی
در آتش نرمی گذارند تا خوب گرم شود پس سرد کرده [illegible]
آنکه نقش کرده باشند دیگر [illegible] عاج [illegible]
[illegible] زرنیخ [illegible] شبانه روز بگذارند تا نرم شود
و حکه سبزی هر صد و [illegible] زنگار [illegible]



[illegible] زنند [illegible] تا ده یوم و اگر تا چهل روز باید [illegible] بگذارند و اگر
[illegible] خواهند استخوان را ده روز در شیر [illegible] تا بسیار نرم شود و پس
[illegible] ده [illegible] روز [illegible] بگذارند و اگر [illegible] خواهند
[illegible] ده یوم [illegible] اضافه [illegible] مطلب باشد
[illegible] چهار مثقال زرد چوبه اضافه [illegible] تا چهل یوم [illegible]
استخوان [illegible] [illegible]
[illegible] است [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] می شود و از اصلاح [illegible]
[illegible] ده [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] اضافه [illegible]

و او را ردی بر او [illegible] سکین از اصل [illegible] آن [illegible] را صفحه

رمق که [illegible] زر در همین [illegible] ۲ [illegible] و [illegible] رده [illegible] را [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] است [illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] رمق [illegible] و [illegible] هر که [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible] عمل شد [illegible] عبارت

[illegible] آن صاف رمق [illegible] ۲

[illegible] و [illegible] را [illegible] باید [illegible] است

اندک [illegible] رنگ [illegible] است رنگ [illegible] از

[illegible] و [illegible] است [illegible] ۲

[illegible] است [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible]



و چون [illegible] و نقره و فاطه و خالص زر در [illegible] جزو [illegible] باشد حل شود [illegible] طلا [illegible]

[illegible] کنند [illegible] که محتاج به آلات [illegible] شود [illegible] آن [illegible]

[illegible] که [illegible] نقاش [illegible]

آن [illegible] و [illegible] است

ورق طلا زنگار زعفران [illegible] صنع [illegible]

استعمال [illegible] نقاش [illegible] را [illegible]

[illegible] نمایند و [illegible] نقاش بان کنند

[illegible] بهتر از [illegible] محلول است [illegible] زعفران اضافه نمایند [illegible]

[illegible] ورق طلا است [illegible] زنگار [illegible] را

[illegible] استعمال کنند [illegible] مقام [illegible] شنجرف

که در کتابت نقشها بهتر از شنجرف است [illegible] زیرا [illegible]

پس کلک ... فرو برده بتش نرم بجوشانند تا دور و صاف از حباب گردد نشان
رنگ و درخشنده که بهم رساند بس صاف لطیف او را بنوعی با جمیع ... استعمال
کنند ... که مانند آن ... ... این را در روغن ... لطافت
بار دیگر ... لطافت ... الا ... زنگ بگرداند
... گذاشته ... بهم رسد از آن روغن ... رنگ
... آلات حدیدی هرگاه بمالند دیگر زنگ نگیرد و از ... باشد
تمام شد کتاب صنعت در روز شنبه دوازدهم شهر جمادی الآخر
حرره عبد الغفار ولد ملا عبد الله طهرانی الاصل
مسکن دروازه ... الصنعت
... ولد حاجی ... تقوی
دام

